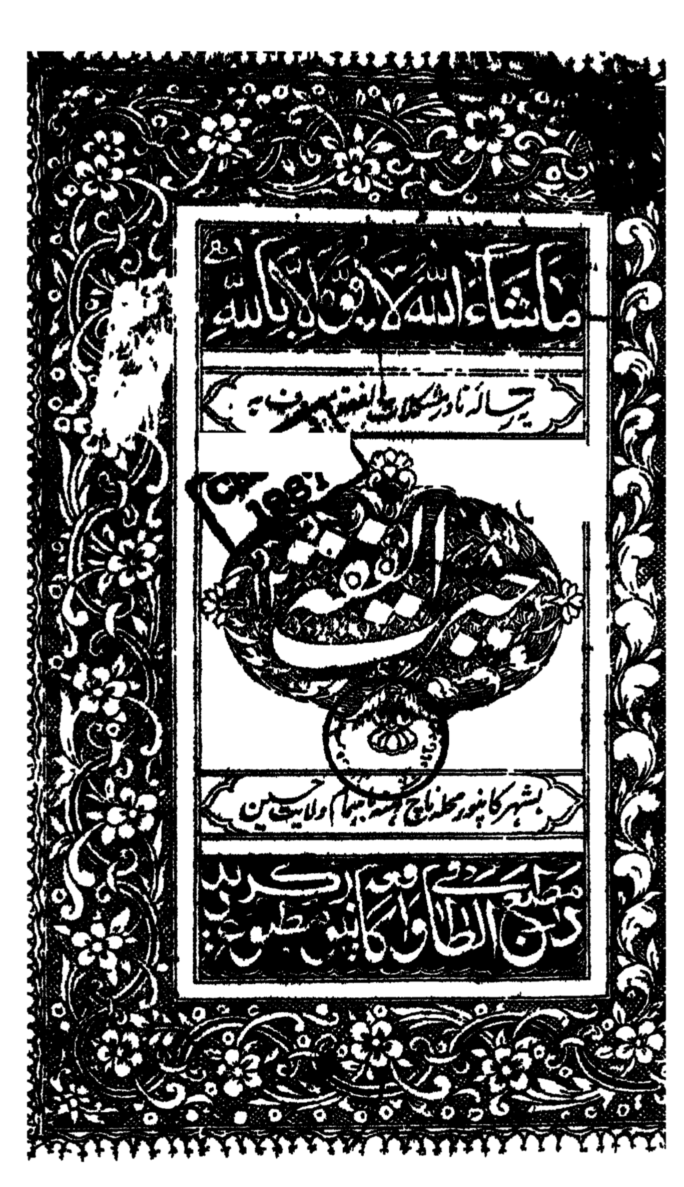

ماشاء الله لا قوة الا بالله
یہ رسالہ نادر شکلات بانقشہ معروف
بشہر کانپور محلہ ناچ گھر باہتمام ولایت حسین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی ذی العزة والبقاء المنزه عن النقص والفناء المشکور بحسن الثناء المعبود فی الارض و فی السماء الممدوح باحسن الصفات والاسماء المودود فی قلوب الاولیاء والاتقیاء والصلوة علی رسوله النازل من قریش فی سدة البطحاء المبعوث الی العجم والعرب ماحی اللعنة والبدعة والهواء الداعی الی الشریعة المشرقیة البیضاء والطریقة المسلوکیة العلیاء المخصوص بخلق العظیم والسخاء المصون عن المعاصی التعیل والافتراء علی آله الطاهرین مصابیح الظلماء و اصحابه الطیبین کنجوم السماء فی الاهتداء والاقتداء اما بعد قال العبد المفتقر الملتجی الراجی الی رحمة الملک الوهاب احمد بن حمید بن شهاب الملقب بن نظام اصلح الله احواله وتقبل اعماله لما جمعت المشکلات من کتب المتقدمین وتصنیفات اهل الدین التمس منی بعض اصحابی واخوانی وزمرة اخلائی ان اعبر تلک المسائل بالفارسیة لما فیها من المعضلات والوصیات

جواز و فساد نماز وی بدست او شد اگر خواهد نماز او درست دارد و اگر
خواهد باطل کند صورت این مسئله چگونه است **جواب** بگو آن مرد در بیابان
بود و آب نیافته بود که بدان آبدست کند به تیمم نماز بیگذارد آن مرد که
به پهلوی او بایستاد با خود مطهره پر آب داشت و در شریعت چنین گویند
که اگر به تیمم نماز بیگذارد و مردی دیگر در عین نماز تا آب رسید و پهلوی او
بایستاد چون از نماز فارغ شود از ان مرد آب طلبد اگر آن مرد آب ندهد نماز
او درست باشد و اگر بدهد نمازی که گزارده است باطل شود زیرا که موجود بودن
آب در نماز تیمم بشکند پس صلاح و فساد نماز او بدست آن مرد شد اگر خواهد
نماز او درست دارد و اگر خواهد باطل کند **سوال** اگر ترا پرسند که
بنده و مولی هر دو در راه سفر رفتند هم در ان ناگاه بنده آزاد شد و مولی گشت
و مولی بنده شد صورت این مسئله چگونه است **جواب** بگو مولی او کافر حربی
است و بنده مسلم را در دار حرب خرید کرده بود بعده آن حربی با آن
بنده بغیر امان در دار اسلام در آمد هر که بر وی غالب شود بگیرد و مالک گردد
نزدیک ابو حنیفه کوفی اما نزدیک صاحبین بنده مالک نگردد و
لیکن خود حر شود و همچنین اگر حربی از دار حرب امان خواسته در دار
اسلام در آمد در بازار رفت و غلامی خرید در شریعت حکم این آنست
که اگر حربی امان خواسته بمصلحتی در دار اسلام در آمد هیچ کس را بگرو وی دسترسی
نباشد اما چون از شهر بیرون رود هر که بر وی غالب شود بگیرد و
مالک گردد و چون این غلام از شهر بیرون آمد حر گشت و آن حربی را

۳

بگو آنمرد خاتم قرآنست یعنی تمام قرآن در دو رکعت نماز ختم کرده است پس چهار سجده تلاوت ست و چهار سجده نماز و دو سجده سهو **سؤال** اگر ترا پرسند که مردی نصاب کامل دارد و ادای زکوة بر وی واجب شد مع ذلک او فقیرست و اخذ صدقه مر او را جایز باشد چگونه است **جواب** بگو آنمرد یست که پنج شتر دارد و لیکن قیمت شتران دویست درم شرعی نیست پس او را غنی نگویند و اخذ صدقه مر او را جائز باشد اگرچه ادای زکوة شتران بر وی واجب شده است **سؤال** اگر ترا پرسند که مردی قومی را در مسجد امامت می کرد و بسم در اثنای آن مردی آمد و بر موزه تازیانه زد نماز همه فاسد گشت چگونه باشد **جواب** بگو آن امام در وضو مسح موزه فراموش کرده همچنان امامت میکرد چون آنمرد بر موزه خود تازیانه زد مسح موزه یاد آورد نماز همه تباه و فاسد گشت زیرا که مسح موزه بر وی فرض بود و سهواً از وی ترک شده بود **سؤال** اگر ترا پرسند جماعتی مسافران بمسافران اقتدا کرده بودند یکی ازین مقتدیان نیت اقامت کرد نماز همه فاسد گشت چگونه باشد **جواب** بگو آنمرد که امامت میکرد او بنده بود مولای او در نماز نیت اقامت کرد و بنده را ازین حال خبر نبود نماز مسافرانه گزارد و سلام داد پس نماز ایشان فاسد شد زیرا که بر ایشان نماز مقیمانه واجب است بر امام از جهت اقامت مولی و بر مقتدیان از جهت تبع امام **سؤال** اگر ترا پرسند که امامی و موذنی جماعتیان در مسجد نماز میگزاردند هم درین اثنا مردی در آن مسجد رسید زن امام و موذن حرام گشت و جماعتیان را سیاست واجب شد

۴

اندام متوضی کدام عضویست که وقتی شستن آن فرض سنت و وقتی نه **جواب** بگو آن دو عضویست زنخ و عارضین زیراکه پیش از برآمدن ریش شستن آن دو عضو بر متوضی فرضست بعد از برآمد ریش شستن آن دو عضو فرض نیست از جهت حرج **سوال** مردی در نماز شام شروع کرد هم در سه رکعت نماز نه کرت تشهد خواند چگونه باشد **جواب** بگو آن مرد مسبوقست که امام را در رکعت دوم بعد از برداشتن سر از رکوع دریافت و برابر وی در قعدهٔ اولی تشهد خواند پس یک تشهد همچنین باشد بعد یک رکعت که از نماز امام باقی مانده بود که آن را برابر امام گزارد دوم کرت تشهد خواند بعده امام را در نماز سهو بود سجده سهو کرد و تشهد خواند او نیز متابعت کرد سوم بار تشهد خواند بعد از آن امام سجده تلاوت را که در نماز واجب شده است یاد آورد و سجده کرد و تشهد خواند او نیز متابعت کرد چهارم کرت تشهد خواند و نیز امام سجدهٔ سهو بسبب این بجا آورد او نیز متابعت کرد پنجم بار تشهد خواند چون امام سلام داد و از نماز بیرون آمد بعده او از جهت قضای دو رکعت که از وی فوت شده بود برخاست یک رکعت گزارد و ششم مرتبه تشهد خواند بعده برای رکعت سوم استاده شد و بگزارد هفتم بار تشهد خواند بعد از آن سجدهٔ سهو که ازین دو رکعت بر وی واجب شده است بجا آورد و نشست هشتم بار تشهد خواند بعد از آن سجده تلاوت آورد و نهم کرت تشهد خواند **سوال** اگر ترا پرسند مردی در دوگانه نماز بامداد شروع کرد هم در دو رکعت نماز هفت سجده کرد چگونه باشد **جواب** بگو آن مسبوقیست که امام را در رکعت دوم بعد از برداشتن سر از رکوع یافته بود و هم در آن ساعت

باشند و یک دختر زن او باشد و دو دختر دیگر چون بنت پدر او بودند تقریرا
بدو رسید نیست پنج دختر که از یک شکم اند یکی زن او باشد و دو خواهر او و دو
کنیزک او **سوال** اگر ترا پرسند مردی با یک زن و یک دختر و یک کنیزک گذشت
یکی را ازین سه زن بالای بام دید بر نو گفت اگر آن زن آمد دست بیاورا
طلاق دهم اگر کنیزک آمد دست او را آزاد کردم و اگر دختر آمد دست چند چوب
زنم و بدین سبب سوگند نیز بر زبان راند و بعد درخانه در آمد و ایشان را
پرسید که از میان شما بالای بام که بود هر یکی گفت که من بودم آمد دست اکنون
کند و قول کرا معتبر دارد چگونه باشد **جواب** بگو قول دختر معتبر بود و چند چوب
زدن بر آمد دواجب آید زیرا که در قول هر یک احتمال کذب هست شاید که کنیزک
از جهت آزادی میگوید و زن از جهت آن میگوید تا طلاق بر وی افتد و از
شوهر خلاص یابد اما بر دختر هیچ احتمال کذب نیست قول دختر معتبر باشد
سوال اگر ترا پرسند دو زن حامله در حجره تاریک بچه آوردند یکی پسر و
یکی دختر هر یکی از ایشان میگویند که پسر من آورده ام چون پیش قاضی روند قاضی
چگونه کند **جواب** بگو دو شیشه خورد بیارد هر دو یک وزن و بشیر
ایشان پر کرده وزن نماید شیر هر که گران باشد پسر او را بدهد **سوال**
اگر ترا پرسند کودکی حلال زاده میگوید اول که مادر من در نکاح پدر من در آمد
اول خطبه نکاح من خوانده بودم چگونه باشد **جواب** بگو مردی را از کنیزک
خود پسر زاده بود و آن کنیزک را آزاد کرد چون پسر بزرگ شد آمد و همان کنیزک را
در نکاح خود آورد و خطبه آن پسر او خواند **سوال** اگر ترا پرسند مردی بعقد

[illegible]

او گفت نشسته میخواهم که نفس خود را بکسی بزنی دهم آن مرد گفت که مرا بزنی بده او گفت دادم آنمرد به پهلوی او نشست مردی دیگر آمد او نیز پرسید که اینجا نشسته گفت میخواهم که نفس خود را بکسی بزنی دهم آن مرد گفت که مرا بزنی ده او گفت دادم او هم به پهلوی او نشست بعده مرد دیگر آمد و پرسید او را نیز همچنان جواب داد و عقد بمیان آمد بعده هر سه کس خصومت کنان بر قاضی رفتند و صورت حال چنانچه گذشته بود باز نمودند حاکم بعد تحقیق بجواز نکاح سوم حکم کردن زن او را نماید چگونه باشد **جواب** بگو آن نکاح اول بغیر از شهود بود و نکاح بغیر از شهود باطل است هم چنین نکاح دوم آن نکاح سوم جایز بود زیرا که همین دو کس که به پهلوی او نشسته بودند گواه شدند پس نکاح ایشان فاسد و نکاح او جایز باشد **سوال** مردی مادر و دو خواهر خود را در یک عقد بهزار درم مثل بمردی بزنی داد و نکاح هر سه جایز بود چگونه باشد **جواب** بگو آن هر سه زن بیان خود بیگانه اند پس اجتماع ایشان در عقد واحد درست باشد صورت مسئله اینست کنیزکی میان دو کس مشترک بود آن کنیزک پسر آورد هر دو شریک دعوی النسب او کردند پس نسب او را هر دو شریک ثابت شود و هر دو ایشان هر دو پدر او بودند و این هر دو پدر او را یگان دختر بود از زنی دیگر پسر را آن هر دو دختر خواهر بودند از طرف پدر پس او بعد از وفات هر دو پدر مادر و هر دو خواهر خود را در یک عقد بمردی بزنی داد پس نکاح ایشان جایز باشد زیرا که میان ایشان هیچ قرابتی نیست **سوال** مردی دو زن داشت یکی ازین دو زن بچه را شیر داد و زن دوم بر آن مرد حرام شد چگونه باشد **جواب** بگو آن زن دوم که بوی حرام شد

[illegible]

بحکم وکالت مولی پدر خود را فروخت و درم از آن او در مهر مادر خود استیفا
کرد **سؤال** بچه ایست مادر و پدر را بنده و خود آزاد بغیر اعتاق کس چگونه باشد
جواب بگو آن بچه ایست که پدر را باذن مولی کنیزک پدر خود بزنی کرده بود
و پدر او حرست از وی پسر آورد پس آزاد باشد زیرا که پسر آن حرست **سؤال**
مردی زنی را بغیر نکاح وطی کرد و آن زن بر وی دعوی مهر کرد و پیش حاکم مسلمانان
برد بعد از ثبوت دعوی بوجوب مهر و لزوم عدت و ثبوت نسب از وی چگونه باشد
جواب بگو آن موطوءست بشبهه نکاح صورت این مسئله آنست مردی زنی را
بده درم مثل بزنی کرد چون وقت خلوت شد اهل آن زن زنی دیگر بغلط بر وی
فرستادند و گفتند که این زن تست و آن مرد را از این حال خبر نبود تمام شب هر دو
یکجا بودند چون بامداد شد آن زن دعوی مهر کرد و او را پیش حاکم مسلمانان برد حاکم
بعد از ثبوت بر وی حکم کند **سؤال** زنی نفس خود را در یک عقد بدو مرد بزنی
داد نکاح یکی جائز و نکاح دوم فاسد چگونه باشد **جواب** بگو آن مرد که نکاح
او فاسدست در خانه چهار زن داشت و آن پنجم زن در شرع درست نیست پس
نکاح او فاسد و نکاح دیگری جائز **سؤال** زنی ست مهر او بر ذمه مردی واجب
شد و میان ایشان زناشوئی نیست چگونه باشد **جواب** بگو که شوهر آن
زن آن مرد را جهت نکاح خود وکیل ساخته بود و آن مرد بحکم وکالت او زنی را در نکاح
کرد و ضامن مهر او شد پس بحکم ضمانت مهر بر ذمه او واجب شد اگرچه میان ایشان
زناشوئی نیست والله اعلم بالصواب **سؤال** زنی از کیسه شوهر خود یک درم
بستید و بر قصاب فرستاد او گوشت وزن کرده داد و آن درم در میان دراهم

ونیمی بیرون اندازد تا حانث نشود **سوال** مردی سوگند خورد که امروز قرائت
نخوانم بعده وقت نماز درآمد قرات چگونه خواند **جواب** بگو بجماعت بگزارد
یعنی به کسی اقتدا کند تا محتاج قراءت نشود و حانث نگردد **سوال**
مردی سوگند خورد که امروز پنج وقت نماز بجماعت بگزارم و با زن خود جماع
کرد و گفت که غسل در روز نیارم و آب موجود دارد و صحیح البدنست حیلهٔ آن
چیست **جواب** بگو نماز پیشین و نماز دیگر بجماعت بگزارد بعده با زن خود جماع
کند و بعد از غروب غسل کند و بعده نماز شام و نماز خفتن با جماعت بگزارد
تا حانث نشود زیرا که پنج وقت نماز بجماعت بگزارد و هم در روز غسل نکرد **سوال**
مردی زن خود را گفت که اگر من بالای نیزه با تو جماع نکنم پس ترا سه طلاق
حیلهٔ آن چیست **جواب** بگو درین صورت حیله آنست که در سقف سوراخ کند
و سر نیزه بیرون آرد بالای آن جماع کند تا حانث نشود **سوال** مردی
بنده دارد و سوگند خورد که این بنده را نفروشم و نبخشم بعده میخواهد که
بفروشد حیلهٔ آن چیست **جواب** بگو حیله درین صورت آنست که نیمی از آن بنده
بفروشد و نیمی به بخشد تا حانث نشود **سوال** مردی در ماه رمضان سوگند
خورد که طعام عشا نخورم بعده وقت افطار درآمد چگونه طعام خورد و حیلهٔ
آن چیست **جواب** بگو حیله درین صورت آنست که بعد از گذشتن نیم شب
طعام خورد زیرا که آن طعام را عشا نگویند بلکه طعام سحر گویند و همچنین اگر مردی
سوگند خورد که طعام چاشت نخورد و بعد از زوال خورد تا حانث نشود **سوال**
مردی وفات یافت چهار زن گذاشت یکی از ترکهٔ شوهر مهر و میراث برد دوم مهر یافت

۹

ایشان برند و ثلث باقی هم یکی از این دو دختر که پدر خود را خرید کرده برد
زیرا که معتقه است پس یکی را ثلث ترکه و دوم را نشان و آنکه بنده بود محروم ماند
زیرا که بندگی مانع ارث است **سؤال** عصبه کدام کسان اند **جواب**
عصبه چهار قسم اند قسم اول فروع یعنی آنها که اولاد میت اند قسم دوم اصول میت
یعنی آنها که میت در اولاد آنهاست مثل پدر و جد و پدر جد و هر قدر که بالا رود
قسم سوم فروع پدر یعنی آنها که در اولاد پدر میت اند مثل برادر و برادرزاده
و اولاد برادرزاده چهارم فروع جد یعنی آنها که اولاد جد امجد باشند مثل عم
و اولاد عم والله اعلم بالصواب و الیه المآب **سؤال** زنی وفات یافت
دو برادر او وی گذاشت یکی از ترکه آن زن سه سهم برد و دوم یک سهم
چگونه باشد **جواب** بگو آنکه سه سهم برده است آن شوهر میت است اول
از ترکه زن خود نصف میراث برد باقی هر دو برادران بالمناصفه قسمت کردند
یکی را سه سهم آمد و دوم را یک سهم **سؤال** جماعتی متروکه مورث خود قسمت میکردند
زنی آمد منع کرد و گفت که درین وقت عجلت نکنید که این زن حامله است اگر
درین حمل من دختر است ما هر دو میراث خواهیم برد و اگر پسر است نه من میراث میبرم
نه او چگونه است **جواب** بگو آن زن کنیزک مردی است که در نکاح آن
میت بود و از و حمل داشت مولی با و گفته بود که اگر آن حمل که در شکم تست دختر
است پس ترا آزاد کردم بنده که پیش از آن که وضع حمل کند شوهرش وفات یافت
بود و ده درم مثلاً ملک خود گذاشت ورثه آن متروکه میان خود قسمت میکردند
آن زن آمد و ایشان را منع کرد زیرا که درین صورت واجب است بر ایشان که در قسمت

آن روز از شوال باشد **سؤال** زنی ست که بر قول ابی حنیفه بکر و بر قول
شافعی بکر نه چگونه باشد **جواب** بگو آن زنی ست که بکارت او به زنا زائل شده
است نزدیک ابو حنیفه او بکر است تا اگر مردی وصیت کرد که این ده درم را
بکارای فلان راید هی او در وصیت داخل شود و نزدیک امام شافعی او را بکر نگویند
در وصیت داخل نشود **سؤال** زنی بچه آورده بود و آن بچه مرد او را پرسیدند
که زنده آورده بودی یا مرده گفت زنده بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه زنده و بر قول
امام مالک مرده صورت این مسئله چگونه باشد **جواب** بگو آن بچه ایست که بعد از
تولد دست و پا جنبانیده بود بعده مرد زیرا که دست و پا جنبانیدن و پلک چشم
گردانیدن و عطسه زدن همه علامت حیات است نزدیک امام اعظم رح اما نزدیک
امام مالک حکم حیات نکنند تا آنگه باواز بلند نگرید **سؤال** زید مکتوبی بر عمرو فرستاد
و مردم او را پرسیدند که زید بر تو مکتوبی فرستاده است آن را خوانده یا نه او
گفت آری خوانده ام بر قول امام محمد خوانده است و بر قول امام ابو یوسف رح چگونه
باشد **جواب** بگو عمرو در آن مکتوب نظر کرده اما لب و زبان نجنبانیده است
نزدیک امام محمد در این صورت او را قاری گویند تا اگر مردی سوگند خورد که مکتوب
فلان نخوانم بعده او در مکتوب نظر کرد و مضمون آن دریافت نزدیک امام محمد حانث
شود زیرا که او را قاری گویند و نزدیک امام ابی یوسف حانث نشود و او را قاری
نگویند تا که لب و زبان نجنباند **سؤال** مردیست که بر قول ابی حنیفه صائم باشد
و بر قول شافعی نه چگونه باشد **جواب** بگو آن مردست که بعد از طلوع فجر نیت صوم
فرض کرده باشد پس نزدیک امام اعظم او صائم باشد زیرا که نزد او نیت صوم فرض

سوال کدام نمازست که بعد از فساد آن قضا لازم نشود **جواب** بگو که نماز عیدست بعد شروع در فساد آن قضا لازم نشود **سوال** کدام مسجدست که او را در بعضی اوقات حکم مسجد نیست **جواب** مسجد عیدست که او را تا نیم روز حکم مسجدست و در غیر آن حکم مسجد نیست **سوال** کدام مصلی است که نماز او بغیر قرات درست **جواب** بگو امی که قرات خواندن نمیداند و گنگ و لاحق یعنی آنکه با امام در نماز شروع کرده بود و او را حدث لاحق شد پس او وضو ساخت و نماز بغیر قرات تمام کند زیرا که او حکما در پس امام ست و لهذا اگر در متوقت سهو کند سجده سهو لازم نباید **سوال** مردی در نماز بود قرآن خواند نماز او فاسد شد چگونه باشد **جواب** آن مرد کیست که او را حدث لاحق شده در قیام چون برای وضو رفت چیزی از قرآن خواند نماز او فاسد گردد زیرا که او اگر چیزی از صلوة بغیر وضو **سوال** چه حکمت ست که آدمی را چون عطسه آید راحتی در نفس خود می یابد **جواب** از آنکه روح در بعضی اوقات میخواهد که ازین جای بگریزد و سوی مقام خود پرواز کند و از تن بیرون آید سوی هر عضوی میرود شاید که از وی بگریزد پس از دماغ آوازی بر می آید که باش هنوز وقت بیرون شدن تو نیامده ست پس قرار میگیرد و از آن راحت بر آدمی الحمد لله رب العالمین شکر آن

سوال حضرت خاتون جنت بی بی فاطمه را زهرا از چه گویند **جواب** از آن که بدن او روشن و تابان بود که در شب تاریک از روشنای روی ریسمان در سوراخ سوزن می آمد و مایه خلقت او از سیب بهشت بود که رضوان یک سیب بر دست رسول علیه السلام داده بود خوشبوتر از مشک و شیرین‌تر از شهد پیغامبر علیه السلام آن را بخورد و

۱۲

برشکم خود ببندد . تا از پس خود بجهان ببیند که از پیش **سوال** عصاء مهتر موسی
علیه السلام که مار شد چرا ترسید و مهتر ابراهیم علیه السلام از آتش نه ترسید
جواب ار گشتن عصا بصنع خدا تعالی بود بغیر واسطه پس خوف از وی در
حقیقت خوف از خدا تعالی بود اما افروختن آتش بفعل آدمی بود پس
جای خوف نباشد والله اعلم بالصواب **سوال** مردی نماز میگزارد چون
جانب راست سلام داد نماز وی فاسد و چون جانب چپ سلام داد زکوة
بروی لازم شد پس نظر کرد بسوی آسمان صوم واجب شد بعده پس پشت
نظر کرد بنده وی آزاد گشت بعده بر زمین نشست حج لازم شد پس پیش خود
نظر کرد زن بروی حرام شد **جواب** آن مردیست که نماز به تیمم میگزارد
چون براست سلام داد نظرش بر آب افتاد نماز او فاسد شد و چون جانب
چپ سلام داد دید که شریک او از سفر آمده است و مال آورده بر وی زکات
واجب شد و چون نظر بسوی آسمان کرد هلال ماه رمضان دید صوم بر وی
لازم شد چون پس پشت نظر کرد مادر پدر خود را که در ملک او در آمده بودند
آزاد شدند و چون بر زمین نشست حج لازم شد زیرا که میان او و میان مکه
سه روزه راه بود و غنی هم شد و چون پیش خود نظر کرد نظر او بشهوت
بر فرج مادر زن افتاد زن بروی حرام شد **سوال** مردی مسافر در بیابان
نماز به تیمم میگزارد در میان نماز از شنیدن آواز ستور خود نمازش فاسد
شد چگونه باشد **جواب** آن مرد اسباب خود بر ستور بار کرده بود و کوزه
پر آب نیز در میان اسباب بود و آن ستور گم شده بود چون وقت نماز آمد

۱۳

سوال کدام سنت کہ قایم مقام فرض ست و بادا ی آن سنت فریضہ قطع میشود **جواب** آن سبح سہ زہ ست زیراکہ قایم مقام نشود بمقام نشستن پایہا کہ فرض ست واللہ اعلم بالصواب **سوال** ہر کہ نماز عمدا قضا کند و روزہ لشکند برای او چہ قدر عذاب ست **جواب** برای نماز یکوقت شش ہزار و چہار صد سال در عذاب دوزخ گرفتار باند و برای یکروزہ ماہ رمضان زیادہ ترازین معذب گردد *

تمام ہوا رسالہ مشکلات الفقہ المعروف بحیرت الفقہ

استفتا

جواب لکہا ہوا مولوی وجیہ الدین صاحب رحمۃ اللہ علیہ کا یہ ہے

سوال آدمی کس چیز سے غلام اور لونڈی ہوتا ہے اور کونسا آدمی ہے کہ غلام اور لونڈی ہوسکتا ہی * **جواب** آدمی حربی غلام و کنیزک ہوسکتا ہے نہ غیر اسکا مگر ساتھہ تبعیت مان اپنی کے سکہ کنیزک ہو اور سبب غلام و کنیزک ہونیکا ابتداءً غلبہ ہی حالاً و مآلاً یعنے بالفعل اور آیندہ کو نہ غیر اسکا بیع وغیرہ اسلئے ہے کہ سبب اور پیدا کرنیوالا ملک کا ہر چیز مین غلبہ ہے نہ غیر اسکا اور محل اسکا مال مباح ہی نہ غیر اسکا او آدمی مین مال مباح فقط حربی ہے اور معنی غلبی کے قدرت اور قابو پانا ہے ایک چیز پر بالفعل اور آیندہ کو بہی یعنے اس طرح اسکے بناء مین آیا کہ

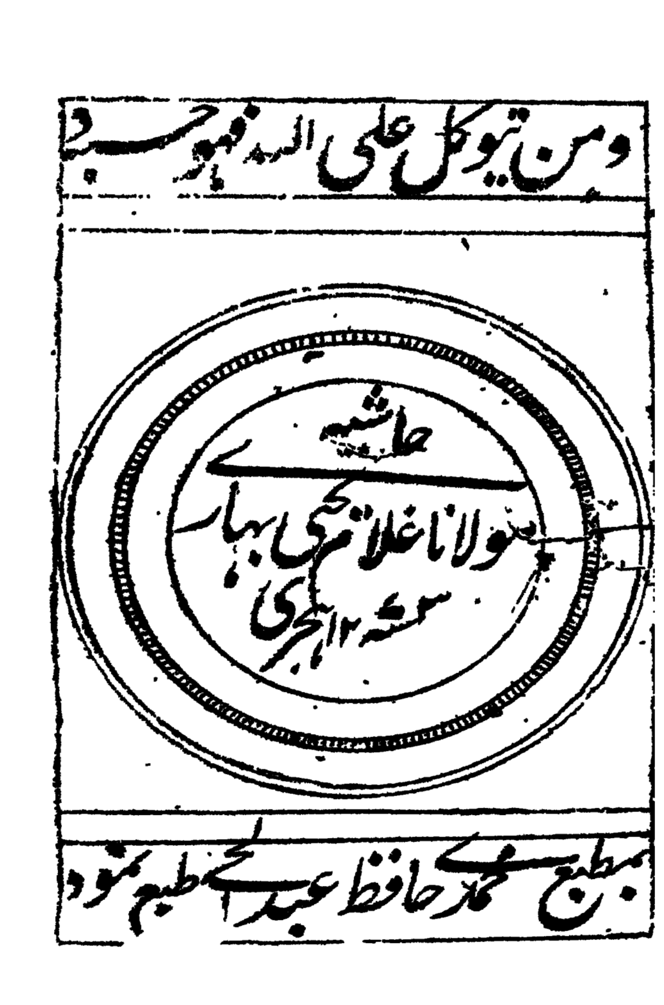
۱۵

عبارت ہے قابو پانے سے محل پر بالفعل اور آخر کار اور ذمی بھی حکم میں تابع
دار ضمانت اولاد نابالغ کے داخل ہے کہ اِنَّمَا بَذَلُوا الْجِزْيَةَ لِتَكُونَ دِمَاؤُهُمْ كَدِمَائِنَا وَأَمْوَالُهُمْ كَأَمْوَالِنَا یعنی اسلیے کہ سوا اسکے
نہیں کہ جزیہ کیا ہے انہوں نے جزیہ تاکہ ہوں خون انکے مانند خون ہمارے کے
اور اموال انکے مانند اموال ہمارے کے پس ذمی معصوم بنفسہ ہی چنانچہ اسلیے
اسکے قتل سے قصاص لازم آتا ہے اور بحر الرائق مین آیا ہے کہ حاوی میں
مذکور ہے کہ ملک اختصاص ہے مانع غیر کو اور وہ اثر غلبہ کا ہے اسلیے
بسبب غلبہ کے ثابت ہوتی ہے ملک اس چیز مین کہ خالی ہو ملک سے
اور وہ چیز کہ خالی ملک سے ہے وہی مباح ہے اور غلبہ فقط طریق ملک
ہے تمام اموال مین اس لیے کہ اصل اباحت ہی اور سمیں و بیع اور ہبہ اور
مانند انکے ناقل مین ملک کے اور حاصل ہوتی ہے بسبب غلبہ کے صرف اسلیے
بسبب ہونا شرط بیع سے ہونا ملک کا وقت بیع کے اگر صحیح ہو کہ مباح تھی
پہلے غلبہ کے بسبب خالی ہونے محل کے ملک سے وقت بیع کے اور بسبب
ارث اور وصیت کے حاصل ہوتے ہے خلافت یہاں تک کہ گویا اول
اسکا قول ہے نہ انتقال یعنے انتقال حاصل نہیں ہوتا ہے تاکہ واسطے
وارث کے پھیرنا عیب کے ثابت نہیں بخلاف مول لینے والے کے پس اسباب
تین مین ایک تو ثابت کرنے والا واسطے ملک کے ہے اور وہ غلبہ ہے*
دوسرا نقل کرنے والا ملک کو اور وہ بیع ہے اور مانند اسکے* اور تیسرا
خلافت ہی اور وہ ارث اور وصیت ہے اور غلبہ مین ہونا الت کا او

کہ نہیں جائز بیع لیکن اہل حرب جبکہ متعقد ہوئے جواز اس بیع کے
مالک ہوا اسکا بسبب قہر کے نہ بسبب خریدنے کے یا حاکم دار الحرب کسیکو
پکڑکر غلام اور لونڈی کرے اسلئے کہ اسکو بہی قدرت بالفعل اور
آخرکار اس پکڑے ہوئے پر ثابت ہے کہ کوئی اُسے چھڑا نہیں سکتا
او خزانۃ الروایات مین یہی ہے کہ ذخیرہ مین ہے حیون سے
کہ بہیجا ایک بادشاہ نے بادشاہون اہل حرب کے سے طرف
کسی مسلمان کے ہدیہ آزادگان اہل حرب مین سے یا بعض اہل
اپنی مین سے پس اگر نہین ہے درمیان ہدیہ بھیجنے والے کے اور
اوسکے بطریق ہدیہ کے بہیجا گیا قرابت مملوک ہونگے وہ آزاد
اہل حرب کے واسطے اسلئے کہ ہدیہ بہیجا گیا ہے طرف اوسکے
اور اگر ہو مُہدی صاحب قرابت محرمہ کا مُہدی سے یا ہدیہ مُہدی
اُم ولد مہدی کے ہو نہین مملوک ہونگی وہ آزاد واسطے مُہدی
الیہ کے یعنے اوّل وہ بادشاہ ہدیہ بھیجنے والا مالک ہوتا ہے
بعد مُہدی الیہ پس اگر ذی رحم محرم مہدیکا یا ام ولد اسکے
ہے تو آزاد ہوئے مہدی پر اور انتقال ملک نہ قبول کیا
پس مہدی الیہ مالک نہ ہوا اور ہیچ ملک حکومت انگریز کے اگرچہ
دار الحرب ہے لیکن غلبہ یعنے اقتدار و قدرت یابی ہرگز تحقق
نہین پس حربی یہان کے یہان غلام و کنیز نہین ہوسکتے اور
ماریہ قبطیہ اور ہاجرہ ماں حضرت اسمعیل کے بسبب غلبہ کے غلام و کنیز تہی

بالکتاب فی ملک مولوی عبد الوہاب عفی عنہ

محمد صدر الدین	محمد کریم اللہ	مفتی اکرم علی عفی عنہ سید رحمت علی	فقیر احمد سعید احمدی	حبیب اللہ عفی عنہ
مفتی محمد اکرام الدین	ہو الخالق	حاجی قاسم	محمد نذیر حسین	محمد قطب الدین


ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ

حاشیہ

مولانا غلام یحیی بہاری

سنہ ۱۲ ہجری

بمطبع محمدی حافظ عبد الحی طبع نمود

بسم الله الرحمن الرحيم

قوله الظاهر ان المراد من الحكم الخ اقول لوجوه ثلثة الاول ان افاده الشارح قدس سره
بقوله كما يدل عليه تفسيره بالانكشاف اذ الانكشاف هو الادراك والتصديق قسم منه باعتبار حقيقته
باعتبار انه من مقولة [illegible] لا نوع [illegible] لانحصار اقسام العلوم فيها وتوهما على جعل الالفاظ
بمعنى المنكشف [illegible] الى الاتحاد [illegible] تجرد فطيقة لا يخلو عن التاويل و الثاني قوله بجانب
انما تدخل في متعلق الحكم اذ المراد منه هو التصديق و ارادة احدهما عن احد القولين و الآخر
من الآخر لا يخلو عن انتشار الانتظام في اسلوب الكلام و الثالث ان المصرح في عبارة بيان
الترادف بين التصديق و الحكم تاكيد لحال ما سبق في تقسيم العلم ان كان اذعانا للنسبة الخبرية
فتصديق و حكم حيث اورد العنوان تقسيما للتصديقات للحكم منه فلذا يتوهم انه لا فائدة في
[illegible] المتعلقات للحكم لو كان المراد منه تصديق [illegible] انه اصح ان يقال التصديقات منها
[illegible] نقائض [illegible] المراد من الحكم التصديق [illegible] متعلق التصديق

بالاتحاد الذي هو النسبة التامة الخبرية التي هي جزء القضية وهو مخالف لما يجيء من ان متعلق
ان المفصل الاتحاد ... بل المعنى الاجمالي الذي هو متصور على نحوين ولعل قول الشارح
العلامة قدس سره ومتعلقه عند المصرح وقع دفعا لهذا التوهم واجاب المورد عن هذا الايراد
بوجهين الاول ان يقال ان المراد انكشاف الامرين من حيث الاتحاد كما يدل عليه قوله وتنبيه
على ان تعلق الانكشاف بالامرين موقوف على الاتحاد فالانكشاف الاتحاد والثاني ان الحكم
الاجمالي متعلق بالنسبة والكلام فيه بعد في الحكم التفصيلي اقول انهما غير صحيحين اما الاول فلانه انما
لانه ان اراد تقييده من حيث الاتحاد وتعليل الانكشاف كما يدل عليه قوله تعلق الانكشاف
موقوف على الاتحاد فهو مناف لتقييد النسبة انما تدخل في متعلق الحكم بالتبعية اذ لا نسلم
دخول النسبة في المتعلق بالتبعية حين ذلك عدم دخولها مطلقا وان اراد تقييد الامرين
بمعنى انهما منكشفان حال الاتحاد فهذا يخرج الى ما ذهب اليه بعض الاذكياء وهذا مخالف لما في تحقيق
التقييد حيث نقل ... ان المختار ما هو مختار خير المحققين بحر العلوم باقر الداماد وتقييد الانكشاف
او تعليل الامرين كما ترى واما ثانيا فلان المتبادر بين الامرين ... من اضافة الانكشاف الى ...
ولو وقعت العبارة بدونه متعددة كما لا يخفى على من له ادنى مسكة في العربية واما الثاني فلانه الحكم الا
بيانا لقاعدة من القوم من ان الاجمالي التعلق واحد بالاتفاق على دخول النسبة في متعلقه قوله
ومتعلقه عند المصرح اه فيه اشارة الى ان الحكم مطلقا عنده متعلق بالاتحاد كما ... قوله
فيما بعد وهو لا يتعلق الا بالهيئة التركيبية وهو الاتحاد فهو باعتبار وجوده مجملة متحد الى صورة
متكثرة او مجموع القضية الملحوظة باللحاظ الواحد الى الاول في الاجمالي والثاني في التفصيلي وسيجيء
كلمة او اشارة الى ان الاجمالي والتفصيلي كما انهما متغايران بحسب ... هو متغايران بحسب المتعلق ايضا
فمتعلق الاول لا ينبغي ان يكون متعلقا للثاني اذ المعتبر فيه التفصيل ... الاول وان ...

اجمالي قبل التفصيل **قوله** لكن لما كان تحصيل الخ و لما كان يتوهم ان يتوهم ان التصديق لما لم يكن
متعلقا عند المصرح الا بالمعنى الاجمالي المعبر بالاتحاد فيكون الحكم الاجمالي و التفصيلي سواء فما وجه تسمية احدهما
بالاجمالي والآخر بالتفصيلي دفع بان تحصيل الاجمال يتصور على نحوين الاول ان يحصل الاجمال وتصير بدون
ان يحصل هناك الصور المتعددة اولا وتلاحظ بملاحظات متعددة والتصديق المتعلق بهذا الاجمال
يسمى اجماليا اذ ليس له نسبة الى التفصيل اصلا والثاني ان يحصل بعد حصول الصور الكثيرة وملاحظتها بملاحظات
كثيرة مفصلة والعلوم بهذا الاجمالي يسمى تفصيليا اذ له نسبة الى التفصيل وبهذا اندفع ما يتخيل
للنسبة فاستدعائه الحكم المتعلق بالصور الكثيرة ليس بالذات بل بواسطة متعلقه فلا يستدعي الكثرة فيه
اذ فيه كثرة بالفعل بل ان حصولها بعد حصولها وهو بذاته بسيط اذ هو من الكيفيات النفسانية فكثرة
فيه لا في متعلقه وليعلم ان الحكم لما لم يكن عند المصنف الا بالاجمال المعبر بالاتحاد
مثلا وكان حصوله منحصرا في احد النحوين المذكورين ذكرناهما آنفا فيكون التقسيم على مذهبه صحيحا على
مذهب غيره كما هو مشروح في شرح الاستاذ العلامة روح الله روحه ويكون منحصرا في القسمين عنده
فلا يصح ما قيل في بعض الشروح انه لم ينقل بحرف الترديد لعدم الجزم بالحصر مع ان السكوت
في معرض البيان يفيد الحصر **قوله** تفصيل التمام الخ اعلم ان التصديق المتعلق بمفهوم القضية
المركب منها ومن الموضوع والمحمول حال كون النسبة رابطة او بالموضوع حال كونه مرتبطا بالمحمول او
بالعكس او بالنسبة الرابطة من حيث هي كذلك او ملاحظا بالملاحظة المستقل او بالمعنى الاجمالي فهو انما
يسمى بالمجرد والقول بهذا كما ترى فانه يقتضي الاتحاد بالذات بين المقولات المتباينة و
متحد المحل بين النسبة وبين طرفيها او بين الامور المتعددة الملحوظة بملاحظة واحدة في او بين البسيط
المنحل اليها على ما تقتضيه الاحتمالات ... الى الخمسة لكن الشارح العلامة قدس سره لم يتعرض لثالث
والرابع وان كان يذهب النظر بتقرير الى الاحتمال لكونهما بعيدين وان الرابع من نتائج افكار

الاحتمالات العلامة قدس سره والثالث من تحقيقات المحقق الطوسي تبع ان الغرض تحصيل
الاحتمالات بحسب العقل لابيان المقصد ببيان ما ذهب اليه ذاهب ولا يخفى ان الاحتمالات تزداد
من التقسيم ايضا فتامل قوله كما هو مختار بعض الاذكياء حيث قال في حاشية للرسالة المعمولة
في التصور والتصديق والذي لا يتعدى عنه الحق ويحكم به العقل الغير المشوب بالوهم
وهو ان التصديق اولا وبالذات يتعلق بالموضوع والمحمول حال كون النسبة رابطة بينهما وآلة ثانيا
وبالعرض فبالنسبة وذلك لان النسبة معنى حرفي لا يصلح ان يتعلق بها التصديق حال كونها
كذلك بعينه ان التصديق ليس كادراك المرآة عند ادراك المرئي وهذا هو التحقيق الذي افاده الشيخ
الرئيس وغيره من المحققين واليه ذهب الطبع السليم والفهم المستقيم انتهى كلامه بعبارته اقول وبالله التوفيق
لما كان التعلق عنده في الحملية الموضوع والمحمول حال وجود الرابطة بينهما فلا بد ان يكون المتعلق
في الشرطية المقدم والتالي حال وجود الرابطة بينهما من الاتصال والانفصال واطراف الشرطية
غير مستقلة ومشتملة على الرابطة وقت الحكم حيث قال وكذا اشتمال القضية على النسبة التي هي غير
مستقلة بالمفهومية لا يكفي في الحكم عليها مطلقا بل الحكم الاجمالي فقط ومما يؤيده ما قال الشيخ في الشفاء
وسيأتي في بحث الشرطيات والقضية بما هي قضية غير مستقل لتركبها من الرابطة والمركب من المستقل
وغيره غير مستقل فيلزم ان يكون متعلق التصديق عنده في الشرطيات معنى غير مستقل بالتفسير
المتعارف كان ما يا عبارة المعنى الغير المستقل ولزم القول بالتثنية ولو قلتم ان المتعلق في الحملي لا بد ان
يكون مستقلا وفي الشرطي لا فتحكم لا يفرق الوجدان الصحيح بينهما ولو قلتم ان التصديق في الشرطي
مركب من عدة تصديقات متعلقة بالاطراف فبطلانه ظاهر على من راجع الى ذوقه السليم
وفهمه القويم حيث لا يوجد في الشرطي الا تصديقا واحدا فيرجع الضرورة في ان المتعلق لا بد ان
يكون مستقلا كما ترى قوله الوجدان السليم آه يعني ان الذوق

المتعلق لا بد ان

لا يكون خارجا عن مفهومه اقـ وهو لو نها فان عند سماعنا زيد قايم لا نفهم امرا آخر سوى الموضوع و
المحمول وثبوته له الذي هو معنى ربط شي فانه فوت الاحتمالات الا بعض الاخيرة لان النسبة التي تلاحظ
في الاستقلال و الاجمال بمعنى اخذها خارجا عن مفهوم القضية ه‍ هو لو نها فلا جرم ان يكونا متعلقين
قال بعض الاذكياء في حاشيته على الرسالة القطبية ومن قال ان متعلق التصديق امر اجمالي يفصله
العقل الى الموضوع و المحمول فقد اخطاء لان المركب من المعنى الحرفي ونحوه معنى حرفي انتهى وقال في حاشية
على تلك الحاشية فلك ان تقول هذا الامر الاجمالي ليس مركبا بالفعل بل بسيطا بالفعل مركبا بالقوة فلا يرد
استقلالا بالمفهومية فنقول هذا المعنى من الجملة ثبتا ان النسبة لكالموضوع وكذا المحمول ان كانت من اجزاء
القضية لهذا الامر الاجمالي فلزم عدم استقلال و صحة حملها عليه اذ الجزء الذهني متحد مع كله ومحمول عليه وان
كانت تلك الاشياء خارجة عنه لزم تعلق التصديق بما هو خارج عن معنى القضية والضرورة تحكم بخلافه
مع كثيرا ما تعلق التصديق بالمعنى التفصيلي كما لا يخفى ومع وجب خروج النسبة عنه لو جب خروجها عن المعنى
الاجمالي ايضا فتفهم انتهى اقول انا نختار الشق الثاني ونعلم بالرجوع الى وجداننا ان في الحكم الاجمالي
يحصل المعنى الاجمالي اولا بلا حصول نسبة وموضوع ومحمول بالفعل بل بالقوة و لحاظ الموضوع وكذا اخواته
بالفعل انما هو بعد التفصيل و بالعرض ويعلم ايضا بحصول هذا المعنى الاجمالي قد ... التصديق ولا
ينظر الى امر اخر ولا شك في ان هذا المعنى الاجمالي خارج عن معنى القضية ... بسيط بالفعل ومركب بالقوة
فلما جاز تعلق التصديق في الحكم الاجمالي بما هو خارج عن ... تعلقه في ...
الاجمالي الحاصل بالذات والملاحظة كذلك بعد حصول التفصيل فقوله مع ان كثيرا ما يتعلق التصديق
بالمعنى التفصيلي ان اراد به تعلقه به بالذات فلا نسلم وان اراد به تعلقه به بواسطة الامر الاجمالي فلا ضير فيه
و قوله ومع وجب خروج النسبة عنه لوجب خروجها عن المعنى الاه ايضا فبعد تسليم التعلق بالمعنى
التفصيلي فمعنى خروج النسبة عنه عرفت فيما ذكرته سابقا وان سلم فان وجب خروجها

عن المعنى الاجمالي الخروج من جهة الفعل فهو من جهة الاجمال لا من جهة خروج النسبة من المعنى التفصيلي فا
تفريع كما نرى وان اراد الخروج من جهة القوة ففيه ان الخروج في التفصيلي من جهة الفعل انما
يقتضي الخروج عنه من جهة القوة وعدم استقلاله من تلك الجهة ولو اقتضى بناء على ان المركب من
المستقل وغيره غيره فلا يقدح في استقلاله وتعلقه من جهة الفعل لانه بالفعل بسيط لا تركيب فيه فالتعلق
بالنسبة انما هو بالعرض بل بالعرض والحق ان ذلك التعلق بالذات من الملاحظة بالذات وقد ورد
مما ذكرت آنفا ان الملاحظ بالذات الى المعنى الاجمالي وعند النسبة بالعرض هذا بالنظر الى الاجمال بمعنى البساطة
التفصيلية ولو كان بمعنى البساطة التحليلية فبالطريق الاولى فتامل **قوله** فان كان لا بد ان يكون
متعلق التصديق الخ حاصله ان كان لا بد من كون متعلق التصديق امرا مستقلا كما يفهم من عبارة المص
حيث قال لانها من المعاني الحرفية ومدعى بعض الاذكياء بالضرورة فيه وقد عرفت منا ما له فاندفع
احتمال تعلقه بالنسبة من حيث هي وبالمفهوم المركب من الموضوع والمحمول والنسبة لان المركب من المعنى
الحرفي وغيره معنى حرفي فبقي ثلثة احتمال الاول ما اختاره بعض الاذكياء من الموضوع والمحمول على
وجود الرابطة بينهما واعترض عليه استاذ العلامة قدس سره في شرح السلم بان تعلقه بالكثير من حيث هو
كذلك كثير مع ان في القضية تصديقا واحدا وتعلقه به من حيث وحدة الالتفات اليه كما لعكس فيتعلق
بالاجمال حاصله ان التعلق الخ اما ان يكون تعلقا بالكثير من حيث هو كثير فيكون المتعلق كثيرا والشيء
الواحد الذي هو التصديق بسيطا لا يصلح ان يكون متعلقا بالامور الكثيرة لما تقرر عندهم من استحالة
قيام العرض الواحد بمحلين واما ان يكون متعلقا من حيث وحدة الالتفات فرجع القول الى
الاجمال وهو ما هرب عنه وقال بعد ذلك ان شهادة العقل حاكمة بعدم تعلقه بما هو خارج عن القضية
وبعد كونه كاذبا لا اقامة اسبابا جنود شياطين الوهم ومع تمامها لا يكون شيء من المذاهب
الاخرى فيها في مقام الحق مذهب السيد الزاهد الهروي شارح الاثبات شيئا فافسده الفيا

والمختار ان التصديق متعلق اولا وبالذات بالمحمول حال كونه مرتبطا بالموضوع الا ترى انه لا يحصل عند
تصديقك بقيد قائم الا الاذعان بقيام زيد وكانه يؤيده ما اشتهر ان مرجع البحث وما به الاستدلال هو
المحمول دون الموضوع انتهى لا يخفى حلاوته وغطائته الا ان لا يخفى ان التصديق لما قسم من الادراك
او من لواحقه على الاول يلزم ان لا يكون بينه وبين قسيمه يعني التصور تغايرا بالذات بل
بالاعتبار وهو حيثية الارتباط في التصديق وعدمه في التصور كما يظهر بالتامل الصائب وعلى الثاني
يلزم ما سياتي من الشارح العلامة قدس سره وايضا هذه الحيثية اما حيثية تعليلية فيلزم عليه تعلق الغير المستقل
لا المستقل وهذا اشنع من تعلقه بالغير المستقل او تقييدية اما في العنوان فلا يخفى ان المحمول بهذا العنوان
خارج عن مفهوم القضية او في المعنون فيلزم اما تعلقه بالغير المستقل او ما الزم العلامة قدس سره
على الفاضل الهروي مع انه ليس بجار في جميع القضايا كما يظهر بالرجوع الى التامل فتامل وما يحكم به
الذهن القاصر انه بمجرد حصول الموضوع والمحمول بانفسهما في الذهن لا يحصل التصديق الا بعد حصول النسبة
فيه وحصولها بعد حصولهما لانه يتوقف على حصول امر اخر النسبة فالنسبة اولى بالتعلق بها اذ ما ترتب
حصوله عليه اولى واليق بالتعلق به كالمعنى الاجمالي في الحكم الاجمالي وبدونه البعض حوسه في استقلال المتعلق
وعدم خروج المتعلق عن مفهوم القضية عندي غير تامة فالحق ان المتعلق في الحكم الاجمالي المعنى الاجمالي
وفي التفصيلي النسبة من حيث هي رابطة اذ ما ترتب حصول التصديق عليه اولى بان يقال هو المتعلق
بالذات بحكم القول بالتعلق في كل منهما بما ترتب عليه فظهر ان التشنيعات باندفاعها وما كان يختلج ذكيا
الا ترى عند تصديقك بقضية زيد قائم مثلا يحصل لك اولا الاذعان بان زيدا قائم في الواقع
لا الاذعان بوقوع النسبة في الواقع بل يحصل لك ثانيا كيف والنسبة من الامور الانتزاعية وكثيرا ما يحصل
التصديق بقضية قبل انتزاع النسبة التي هي فيها كما يشهد به الوجدان انتهى فلا نم في التفصيلي وما في
الاجمالي فمسلم والا نه فتامل وتشكر قوله لا لكن يستفاد التقسيم منه ابطال المذهب الثاني فانه

اما ان النسبة التي بها الذكية حاصل ان التصديق ان كان عبارة عن الكيفية الادراكية فالمتعلق بها هو المدرك والمعلوم وهو اما المجموع على رأي او النسبة من حيث هي رابطة على رأي آخر وان كان عبارة عن الكيفية الاذعانية التي هي من لواحق الادراك فالمتعلق ما لها علاقة وخصوصية له والا الى الفهم من العلاقة بالذات انما هي بالنسبة الرابطة فهي المتعلق بالذات لا غير ان قيل حقيقة التصديق عند السيد الزاهد هي الكيفية الاذعانية كما هو المشروح في كتبه فلو كان التعلق عبارة عن العلاقة انتفيا الشارح العلامة قدس سره في مطابق حمل صيغة اسم المفعول المشتق من لفظ التصديق فيلوح الحق الى السبيل بيده لان مطابقة النسبة الرابطة من حيث هي لذلك الحمل غير معقول لانها غير مستقلة لابد في المطابقة للحمل من الاستقلال ولو كانت متعلقة بعد لحاظها بالاستقلال يلزم ان يكون المتعلق خارجا من القضية والشارح العلامة قدس سره ادعى البداهة في بطلانه ولو كان المجموع فهو ايضا غير مستقل لا يصلح للتعلق بهذا فلا بد ان يكون المتعلق بهذا المعنى هو الموضوع والمحمول المستقلين حال كون النسبة رابطة فما قال الشارح العلامة قدس سره وكون المتعلق بهذا امرا مستقلا ليس ضروريا ولا مبرهنا عليه كيف يستقيم قيل ان تفسير العلاقة بمطابق حمل اه تفسير بالاثر المرتب عليها يعني ان التعلق علاقة اثرها المرتب بعد حصولها كون المتعلق مطابقا لحمل المشتق من التصديق لا ان عين التعلق يلاحظ المدعى ان ما تعلقت بصدق ولفظ ان تلك العلاقة بالذات انما هي بالنسبة لانها حصلت بعد حصولها كما عرفته سابقا فاحفظ ولا تكن من الغافلين **قوله** اعلم انه وان كان عبارة المصنف اه يمكن حمل هذه العبارة على جميع الاحتمالات التي سبقت في متعلق التصديق اذ يجوز اطلاق الجزء على الكل كما في مفهوم المركب والمتلبس بالفتح على المتلبس بالكسر كما في المجموع والمحمول المتلبسين بالاتحاد واطلاق الشيء على ما كان في النسبة حال اللحاظ استقلالا وحملها على النسبة بما هي لكن الشارح العلامة قدس سره خصصها بالاول لان المصرح لعبد المنع من التعلق بها فهذه العبارة مع ملاحظة المصنف عليها

هكذا أورده الأستاذ العلامة في حاشيته حيث قال وإن كان نفس هذه العبارة محتملة لحملها
على النسبة الربطية فتحمل احتمالها لحملها على غيرها لكن نص المصنف على عدم تعلقها بالعبارة السابقة انتهى
الشارح العلامة قدس سره إيماء إلى احتمال حمل هذه العبارة فمراده قدس سره أن هذه العبارة
مع ملاحظة السابقة لا تحملها بخلاف البواقي فتدبر انتهى وحملها على المعنى الإجمالي ظاهر كما سيظهر أقول
ولعل الباعث على عدم حمل هذه العبارة عليها أن الهيئة التركيبية والنسبة متحدتان بالذات متغايرتان
إنما هو بالاعتبار كما صرح به السيد الزاهد في بعض حواشيه على حاشية المعقول في تحقيق الرسالة القطبية فمفاد
الهيئة التركيبية هو مفاد النسبة والمفاد بها هو مفاد ولا بد أن يكون مغايرًا له في الجملة حتى تصح الإضافة
فلو كان المراد من المفاد النسبة لا تحمل المعنى للزوم الإضافة إلى نفسه **قوله** خيرة اسم تفضيل يستعمل بالبناء
في المذكر وبغيرها في المؤنث على خلاف القياس كالثلثة والأربعة **قوله** لكن يفهم من الحاشية المنقولة
وعبارتها هكذا اختلف في تعلق الحكم أي الإيقاع أو الانتزاع أو وقوع الذي هو جزء القضية أو القضية نفسها
فالمشهور هو الأول والتحقيق هو الثاني وهو مختار سيدنا باقر الداماد والفاضل المجود الجونفوري قال حتى
يعيد ذوقيا لك فإنه دقيق انتهى قال السيد الباقر في كتابه المسمى بالأفق المبين في موضع اليس قد قرع
سمعك أن التصور والتصديق نوعان من الإدراك مختلفان بحسب الحقيقة لا بحسب المتعلق فقط التصديق
لا يتعلق إلا بمفاد الهيئة التركيبية كمعلوم هو هو والتصور يتعلق بكل شيء إذ النسبة إنما تدخل في متعلق التصديق
حيث يوجد الموضوع مستتبعًا للمحمول فأثر التصور حصول نفس الشيء وأثر التصديق كون شيء شيئًا أو
في موضع آخر منه حيث قسم الحمل إلى الحمل بالاشتقاق والحمل بالمواطاة قال والأخير وهو مفاد
الهيئة التركيبية الحملية حقيقة اتحاد المتغايرين بنحو من أنحاء التغاير بلحاظ العقل بحسب نحو آخر من أنحاء الوجود
اتحادًا بالذات أو بالعرض وفي موضع آخر منه فلذن حقيقة مطلق الحمل الاتحاد في الوجود والحمل
من أن يكون بالذات أو بالعرض وهو مفاد الهيئة التركيبية

التركيبية فلا بد من ان نخيص من هذه الكلمات ان المحقق عنده خلق الاتحاد الذي هو مناط الحمل في مرتبة
المحكي عنه وهو معلوم هو هو وامر اجمالي تفصيله العقل في مرتبة الحكاية الى موضوع ومحمول ونسبة وذلك
من عبارته في الشرح صريح على ذلك حيث قال حتى يرجع الحكم على البساطة متلبسا بالعرضية او سلب نحو
الى ان [illegible] في الواقع فقول المحشي موافق لذلك وما في الحاشية فلا يكون بحث
حيث قال والتحقيق هو ان اعني القضية نفسها فالظاهر من تعدد القضية هو التكثر في درجة الحكاية لا الا
في مرتبة المحكي عنه فاذا علمت مذهب المصنف ومراده بمفاد الهيئة التركيبية فمن قال ان مذهبه المجموع من حيث التكثر
هو معنى القضية فقد اخطأ **قوله** فالاقرب الاجمال بالمعنيين الاخيرين اقول بل الاقرب الاجمال بمعنى البساطة
التفصيلي لا التحليلي بالنظر الى ظاهر قوله امر اجمالي يفصله العقل الى كذا وكذا **قوله** يشير الى ان القضايا
اه حيث لم يقيد القضية بقيد بل اطلقها او يكون اللام للاستغراق **قوله** تتم فان الظاهر انه لا يتوقف تحصل
القضية الا على اجزائها فاذا وجدت تمت وكملت فلا يتوقف حصولها على شيء آخر فظهر منه انه لا بد في
كل قضية من ثلثة اجزاء لا ازيد ولا انقص **قوله** اثبات نسبة اخبارية حاكية ايجابا او سلبا الى اندراجه من الوجود والعدم
الرابطي في مرتبة الحكاية فالبسيطة والمركبة سواء في الاشتمال على الرابط في مرتبة الحكاية **قوله**
انما التفاوت فيما اه يعني ان التفاوت بينهما ليس في الحكاية اصلا لا لعدم اشتمال العقد الحملي البسيط على
الوجود والعدم الرابطيين المسمى بالنسبة واشتمال العقد الحملي المركب عليها كما توهم البعض بل باشتمال العقد المركب
الموضوع والمحمول من المركب على الوجود والعدم الرابطيين ضمنا كما وقع من السيد الباقر وبحمله كلام المعلم
الاول حيث خص البسيطة من العقود الموجودة بالكل والمركبة الموجودة بالجزء قال الشيخ في الفصل
العاشر من المقالة الاولى من الفن الخامس من الشفاء بعد كلام طويل فنقول المعلم الاول الموجود بالجزء
يعني بالموجود [illegible] والموجود بالكل يعني به الموجود على الاطلاق والموجود [illegible]
[illegible] فنقول المعلم الاول عنى بالموجود [illegible] الاطلاق الشيء المطلق [illegible]

موجود ام لا موجود فهذا انما يبحث عن وجود نفس الموضوع واما هل المثلث كذا وهل الاله كذا فانما يبحث عن
وجود عارض له ولاحق فهذا هو الوجود شيئا ما انتهى وكلام الشيخ ايضا في منطق كتاب النجاة حيث قال فصل
مطلب هل تعرف بالايجاب والسلب وبالجملة التصديق وهو اما مطلب هل مطلقا كقولنا هل الاله موجود
وهل الخلاء موجود وانما تتعرف بهذا المطلب حال الشيء في الوجود المطلق والعدم المطلق واما مطلب هل مقيدا
كقولنا هل الله خالق البشر وهل الجسم محدث فانما تتعرف هل الشيء موجود على حال ما او ليس انتهى اقول وتحريره كما افاده
من الفاضل المعاصر للمحقق الدواني ان عدم اشتمال الهلية البسيطة كما ان المركبة تشتمل على الرابطة في درجة
الحكاية كذلك البسيطة ايضا تشتمل عليها في هذه المرتبة وكما ان البسيطة ليست تتضمن الا جزئية عليه فكذا المركبة ايضا
وانما التفاوت في درجة المحكي عنه باشتمال الهلية المركبة على الوجود والعدم الرابطيين لا الهلية البسيطة والتحقيق ما
سيظهر لك عن قريب ان شاء الله تعالى **قوله** بالاشتراك الصناعي اه كلام الاكثر يميل الى الاشتراك والاظهر الحقيقة
في الاول والمجاز في الثاني والوجود والعلاقة لا تخفى على المتأمل **قوله** احدهما النسبة الغير المستقلة الحاكية الايجابية
الا خلافا للسيد الباقر اذ عنده الرابطة منحصرة في النسبة الحملية وهي النسبة الحكمية الاتحادية التي هي في جملة العقود
قال في الافق المبين الوجود الرابطي يقع بحسب اصطلاح الصناعة على المعنيين باشتراك اللفظ احدهما ما يقابل
الوجود المحمولي اي وجود الشيء في نفسه وهو الرابطة في الهيئة الحملية وراء النسبة الحكمية وحده وجود الشيء شيئا
وبيان النسبة النوعية الوجود المحمولي اي تحقق الشيء في نفسه الذي حده وجوده على الاطلاق والاخر ما
هو احد اعتباري وجود الشيء الذي هو من الحقائق الناعتية في نفسه وليس معناه الا تحقق الشيء في نفسه
على ان يكون في محل او نعتا لشيء او حاضرا عند شيء او غير ذلك وهذا المعنى غير الوجود الرابطي الذي هو
تحقق الشيء شيئا فالاول في طباع هذا الوجود الرابطي ان يباين تحقق الشيء في نفسه بالذات لا بمعنى انه من حيث
كذلك يتنوع في الهليات المركبة حتى يكون البياض موجودا في الجسم عقد الهلية البسيطة بل انه احد اعتباريه
فلا يصلح ان يتجرد عن ذلك الاعتبار في لحاظ العقل فيلحظ من حيث هو تحقق الشيء في نفسه ويعقد هلية

البسيط فيقال البياض موجود واما الوجود الرابطي الذي هو احد الرابطين في الهليات المركبة من العقود

فقد حققوا ... ان لا يفيد تحقق الشيء في نفسه انتهى محصلا وقال في الحاشية المنية التي وقعت في مقام

الفرق بين العقد الحملي البسيط والمركب قبيل هذا المقام اذ نسب الوجود الى شيء اذا اعتبرت نسبة المحمول

الى شيء آخر هو موضوع العقد او محموله صار ذلك الوجود وجودا رابطيا الا ان كان هو الوجود المحمول انتهى

لا يخفى على المتدرب انه يظهر من الكلام الاول ان المباينة بين الوجود الرابطي بالمعنى الاول وبين الوجود المحمول

مباينة بالذات حيث لا يتصور ان يكون الوجود المحمول وجودا رابطيا باعتبار احد ويظهر من الكلام

الثاني ان المباينة ليست بالذات بل هما واحد ذاتا التفاوت بينهما بالاعتبار اي باعتبار نسبة المحمول وعدم

اعتباره فيكون بينهما [illegible] تساوق في عدم المباينة بالذات فبين الكلامين تدافع وتناقض فحاصل

[illegible] ان الوجود [illegible] منسوبا الى موضوعه فهو الوجود المحمول واذا كان المجموع منسوبا الى شيء آخر يعبر بقضية

الوجود الرابطي لا يكون باقيا على حاله بل يكون [illegible] ومن هنا ورد ان الوجود الرابطي الذي تشتمل عليه

الهليات المركبة عندهم هو الوجود المضاف الى الشيء وقت كون المجموع مضافا الى شيء آخر يكون نسبة

بين الشيئين [illegible] فيتحقق [illegible] كقولنا البياض موجود للجسم فنسبة الوجود الى موضوعه [illegible]

كما انها مباينة لنسبة الوجود [illegible] لعدم بقائها على حالها وقت نسبة المجموع كذلك مباينة للنسبة [illegible]

[illegible] وكلامه في [illegible] بعد ذلك ايضا [illegible] حيث قال الهلية المركبة تشتمل على نسبتين

بين الوجود وموضوعه [illegible] بين مجموعهما وموضوع العقد والثانية توجب وجود المحمول للموضوع في العقد

الاول انتهى [illegible] لزم في تقدير اشتمال الهليات المركبة على الوجود الرابطي ان يكون فيها ثلاث نسب

[illegible] نسبة الوجود الى موضوعه والثانية النسبة الرابطة التي لا بد منها في العقود والثالثة الوجود الرابطي

الذي هو نسبة [illegible] وايضا فيلزم اشتمال الهليات البسيطة على الوجود [illegible] او هو نسبة الوجود الى

موضوعه [illegible] فيتحقق فيها [illegible] **قوله** الثاني [illegible] بين [illegible]

يكون عبارة عن امر اعتباري في الشيء الذي هو من الحقائق الناعتية في نفسه وهو انه للغير اما بان يكون
حالا في الغير او فعالا له او حاضرا عنده الى غير ذلك من حيث انه موضوعه حقيقة ناعتية وهذا على الشق الاول اما
الغير المستقل اللاحق للوجود والمستقل ومن ان يكون نفس وجودات تلك الحقائق ملاحظا بهذا الاعتبار المذكور
بان يكون التقييد والقيد خارجا وليس هذا الشق هو المعنى الاول الذي ذكره السيد الباقر اذ هو عنده غير مستقل
وهذا وجود مستقل حتى انه لو لم يلاحظ بهذا الاعتبار ويلاحظ بالاعتبار الاخر وهو انه موجود بنفسه كان العقد
هليا بسيطا وهذا هو المفهوم من كلام السيد الباقر الذي نقلنا سابقا وعلى هذا الشق الثاني يكون وجودا مستقلا
لكن من حيث منعوتية الموضوع اعتباريا غير مستقل وهذا الشق هو المفهوم من كلمات القوم فلعلك قد عرفت من
بياننا ان السيد الباقر خالف القوم في كلا الشقين فان قيل لم يرد الشارح العلامة قدس سره بهذا لم
يرد وجودا بمعنى الاول اما النسبة الايجابية او النسبة الرابطة التي هي مغايرة لها لان الشارح العلامة
قدس سره بصدد التحقيق في ان القضية ليس طرفا النسبتين على النسبة في مرتبة الحكاية بل فيها نسبة واحدة فليس
وتسليم تلك النسبة بخلاف المحشي الفاضل فانه يقول به في مرتبة الحكاية عنه وليس بصدد تحقيق انها اي نسبة تحقق الا
يناسب ايراد الشق الاول وايضا كلام القوم وان كان صريحا في الشق الثاني لكنه يحتمل للشق الاول ايضا فافهم
قوله وبهذا المعنى ربما يلاحظ ايضا ان حقيقة الناعتية لما لم تكن مستقلة في قيامها بنفسها فاحتاجت الى
موضوع فوجودها يكون ايضا محتاجا الى ذلك الموضوع فلهذا الوجود صفتان احدهما صفة حقيقية حيث
ينعت بها موضوعها اعني الصفة الناعتية فيقال البياض موجود للجسم وعارض له وحال فيه ويعبر عنه بالوجود الناعت
والحمل على الاخر صفة مجازية اذ ينعت بها موضوع موضوعها اعني ما يحتاج هي في قيامها فيقال الجسم موجود على صفة
البياض فان قلت نعم لا يجوز اذ انتساب الوجود الى متعلق الموضوع بان يكون الوجود للمتعلق حقيقة لا مجازا
قلت مقصود وجود الشيء لشيء ثابت فتأمل **قوله** وقس عليه العدم الرابطي اه فيكون له ايضا معنيان
الاول مثل النسبة السلبية والثاني ما هو امر اعتباري بحسب الشيء الذي هو من الحقائق الناعتية في نفسه و

ما آل الا سلب الشيء في نفسه ولكن لا على ان يكون حين حمل السلب هذه الحقائق ملاحظا ومعتبرا بالارتباط مأخوذا من
الغير على الشق الاول غير مستقل نحو السلب المستقل وعلى الشق الثاني سلب مستقل نحوه من جهة خصوصية المادة اعتبار
غير مستقل وايضا قد يوصف به الموضوع فيقال البياض مسلوب عن الجسم ويعبر عنه بعدم العروض وقد يوصف به متعلق
الموضوع فيقال الجسم مسلوب عنه البياض فيعبر عنه بعدم الاتصاف فتذكر ما قد سلف وقس عليه حال العدم في نفسه
والوجود في نفسه لان الاشياء تعرف باضدادها **قوله** ولما كان الوجود والخ وكذا العدم ليس عبارة الا عن نفس
انتفاء الشيء اشياء بالانتفاء فزيد معدوم معناه انتفاء زيد في نفسه فيكون العقد سالبا لا موجبا فانه في تلك
الحقوق المعاني ان العقد موجب السالب في علم البحث ... انشاء الله تعالى **قوله** وجود الاعراض الخ قال في
الحاشية ان كان المراد بوجودها في انفسها ما هو المتنازع فيه في الشق الثاني فلا حاجة في جعلها وجود الاعراض في انفسها وان
كان ما هو المتنازع في الشق الاول فيبنى على المسامحة وجعل اللازم كانه عين الملزوم انتهى وان كان المراد ما هو مذهب الاول
عند السيد الباقر حسبما اظهر من بعض حواشيه انه في خيال ان الشيخ شريكنا في ذلك وان كان هذا عليه افتراء فايضا
مبني على المسامحة اطلاقا فالا تحمل الحاكي ما سيكون كما سبقت الاشارة اليه فتامل **قوله** فالمحكي عنه الهليات
البسيطة والمنفصلة ترتيب اللف فقوله فالمحكي عنه للهليات البسيطة تفريع على قوله الوجود عبارة الخ و**قوله**
والمحكي عنه الهليات المركبة على قوله وجود الاعراض الخ ووجه التفريع ظاهر **قوله** فقد ظهر الفرق الخ تفريع على تقرير
الثاني السابق وليعلم ان هذه من كلام القائلين بالجعل المؤلف انهم لا يفرقون بينهما في مرتبة المحكي عنه فكيف يشكون
في مرتبة الحكاية على الوجود ذاتا الخ بالمعنى الثاني اي لك فيتساويان في مرتبة المحكي عنه عليه بالمعنى الثاني ... شارح العلامة قدس سره
منهم مع انه صرح بذلك في شرح الديباجة حيث حقق الجعل المؤلف فالشارح العلامة قدس سره وجهه بما
يجري على ما هو التحقيق عند الشيخ وغيره من المتاخرين وتمم ما هو التحقيق عنده مع ان شرح الديباجة وقع بعد هذا الشرح
فيحمل الرجوع **قوله** وعليه مدار التسمية الخ تقديم الظرف للحصر يعني ليس مناط التسمية باعتبار الحكاية على تعرض ...
بشيء كما وقع من السيد الباقر وعلى الاشتمال به وعدمه كما وقع من بعض المدققين بين عند القائلين بالجعل المؤلف بعد

باعتبار نسبة الجزئي من فعل الدار فهم منه زائد في المركب لا في البسيط **قوله** الرجوع الى الوجدان الخ لا يخفى ان في الاعتقاد

كل قضية اي قضية كانت من نسبة اخبارية حاكية صالحة للتصديق والتكذيب انفسنا ما تقوم القضية على هذه النسبة فلا يتوقف

حصولها على هذه الرابطة ومحكوم الوجدان هذا صريح الرد الاول لا يرد انه يستدعي كل قضية مشتملة على جزء لا يتوقف

لا يتوقف حصولها على امر آخر فاحفظ **قوله** اي قضية كانت الخ اشارة بالثابتة لما ذكره بتأويل **قوله** ولا الحكم

لا الحكم او لما لا يتحقق على صيغة النسب المقصود حاصل الى الوجدان يصحح الحكم بالفرق بين ما في اليابسات والمبتدأ في السلبيات

المركبة بان الاول السلبيات تصير بعد الرابطة سلب النسبة الاخبارية نفي الجزء الآخر بما سلب على ان الحكم على سلب التصور ان يتصور المعنى والمعنى

المفهوم الاستقلالي الا بعض كما في الجسم موجود التصور الاشتقاقي الموجود الا بعض في موجود الا ان نسب الجزء في الوجود ولولا الا بعض او بعض

بهذه الحكم بالتجاوز الى التعبير بهذه النسبة الاخرى والاخلاص الا انهم يحملوا الحمل نسبة او نسبة **قوله** فقد ظهر انه لا

يرد نحو تفريع على الحكم الاول بسوا كل قضية لابد فيها من النسبة الحكمية فاما الا انهم يريدون ما كان بعد من النسبة الضمنية

نحو اي قضية اي قضية كانت فالقول بعدم احتمال القضية النسبة بعد الوجود والعدم نفي الربط ثابت الا الاستقلال عليه ان يعلم

لا يذكر في الرابطة في قضية زيد موجود وزيد كاتب في ترجمة زيد كاتب جست بتوان گفت که زيد هست وما تقولون بقيت اي في قضية

زيد نويسنده است ليس في معنى اذا لزم عدم ذكر والمفعول الملازم بين المذكر والمعنى آو تهمل حرف الرابطة كما ان في المثال

مشتمل عليها في نفسه الا باعتبار عدم الرابطة الا بقوله فيكون المنسبكة فيها في الغايات بعد الصحيح التي قبله انما تحمل الا بعض

الا الملاك في القضية **قوله** لا الى المجرد بالتجاوز ما لطف على حطاء في استعمال المعنى كالنسبة وهذا التفريع الثالث الا في الحكم الاول المجرد من

والارتباط لا يتوقف انعقاد القضية اي قضية كانت على الرابطة يحذر من الضمير والمحمول فالقول بان الرابطة في المركب محتاج الى الرابطة

النسبة الحكمية كما وقع من الفاضل العلام المحقق وله قول باطل فقط **خاتمة الطبع**

بعد الحمد والصلوة ان حاشية النحرير العلامة والحبر الفهامة مولانا غلام يحيى البهاري على شرح السلم

النسبة الى مولانا حمد الله لما كانت اخر جمادى الاخرى في توجه الى طبعها الحافظ محمد عبد الغني

واهتمت تصحيحه بقدر الامكان وتم الطبع بمطبع الحاجي محمد واجد علي الى ان وما علمه الخ